

موعود نوجوان

نوعهدا

شماره ۳۰

اسفندماه

۱۴۰۰



یارانی از جنس فولاد

ببار حضرت باران!

آشفتگی و بحران

زیارت امام حسین(ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پروردگارا! در چنین روزی با تو تجدید عهد  
میکنم تا بعد از این، در تمام روزها این عهد و  
بیعت بر گردنم بماند: تغییر نیابد و هرگز از بین نرود.

بفشر از «دعای عهد»

## آنچه در نوعهدان ۳۰ می خوانید...

حرف اول: یا همه یا هیچ / ۴

پله‌های احساس: بیار حضرت باران! / ۶

عبرت ایام: واجب‌تر از زیارت / ۱۶

داستان: قطاری به مقصد خدا / ۲۰



آشنای غریب: ویژگی‌های امام زمان(عج) - بارانی از جنس فولاد / ۸

چهره‌های آخرالزمان: دجال / ۱۲

پرسش از موعود: مردن جاهلانه / ۱۴

رازهای دلار: طرح نشان ملی از زبان یک آمریکایی / ۲۲

رد پا: آشفته‌گی و بحران / ۲۴

حرف حساب: زیارت امام حسین(ع) / ۲۶

ماندگاران: عروس ایرانی / ۲۸

سواد رسانه: شوخی کن تا به یاد بمانی / ۳۰

خوش‌اخلاق: آبروبازی / ۳۲

حرف‌های دم دستی: من و زبانم / ۳۶

آیا می‌دانید؟!...: کوچکترین معمارها و بلندترین آسمان‌خراش‌ها / ۳۸

مدیرمسئول و سردبیر:  
اسماعیل شفیعی سروستانی

هیئت تحریریه:

مریم محبتی، مریم پاک‌آئین، شیدا سادات آرامی،  
لیلا سادات آرامی

طراح و صفحه‌آرا:  
سمانه ثقفی



نمابر: ۰۲۳-۶۶۴۵۹۰۲۱

شماره تماس موعود: ۰۳۷-۶۶۴۵۹۰۲۱

نشانی: تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

فروشگاه اینترنتی محصولات موعود: [www.yaranshop.ir](http://www.yaranshop.ir)

نشانی در پیام‌رسان‌ها: @mouood\_org

# یا همه یا هیچ

سردبیر

این روزها هر روزنامه و مجله‌ای را که باز کنی یا پای سخنان هر سخنرانی که بنشین، گفت‌وگو دربارهٔ جوان‌هاست. همه سینه‌چاک شده‌اند و فدایی! فرقی هم نمی‌کند، هر کس به نوعی مدافع جوان‌ها شده و اینکه جوان‌ها سرگرمی می‌خواهند، فیلم و سریال می‌خواهند، پارک و شهرسازی می‌خواهند و آزادی برای... شاید تو هم گاهی به این حرف‌ها لبخند زده باشی یا در دلت اظهار شادی کرده باشی که بالاخره...! اما من گمان می‌کنم سوراخ دعا را گم کرده‌ایم. من فکر می‌کنم میان سینهٔ این بچه‌ها یک چیز کم است، چیزی که مثل هیچ چیز نیست.

وقتی در میان سینه، جای عشق خالی باشد، هر چه هم جایش بگذاری، آزارت می‌دهد. وقتی دردی به جان آدم نیفتاده باشد، هر وسیله‌ای به زودی رنگ می‌بازد و از اعتبار می‌افتد. وقتی ندانی برای کی و چی زنده‌ای، عالم را هم که داشته باشی، تنهایی.

وقتی عشقی بزرگ دل کوچک آدمی را پر می‌کند، در میان صحرا و بیابان هم احساس می‌کند در بهشت است. بیش از هزار سال است که همهٔ آنهایی که اسمی و رسمی ازشان مانده است و دانسته و ندانسته عشقی بزرگ به جانشان چنگ انداخته بوده، منتظرند؛ منتظر مردی که می‌آید.

همیشه فکر کرده‌ام که بزرگی آدم‌ها به اندازهٔ بزرگی آرزوهایشان است. آدم‌های کوچولو همیشه این جمله را از حفظانند کاجی بهتر از هیچی است؛ اما آدم‌های بزرگ می‌گویند: یا همه، یا هیچ.

همهٔ بزرگان ماندگار در علم و ادب و هنر، از خودشان و در آثارشان نشانه‌ای از عشقی که در دل داشتند، ساخته بودند. همین هم باعث شده که نامشان و آثارشان باقی بماند.

شاید پیش خود بگویی اینها که برای ما...

اتفاقاً همین را هم می‌خواهم بگویم.

وقتی دل در هوای مردی می‌تپد که همهٔ عالم در گرو لبخند اوست و نگاهش همهٔ گره‌های کور را که در گشودنش موی‌های مردان سپید گشته می‌گشاید.

دوست من! برای تو دیدار لبخند مردی را می‌خواهم که

وقتی بیاید، همهٔ عالم به یک‌باره خواهد خندید.



لحظه‌ها را متوسّل به دعاییم بیا  
 سالیانی است که دلتنگ شمایم بیا  
 وسعت در دل این ظرف نشد جا، ماندیم  
 تشنه از حسرت رویت لب دریا ماندیم  
 چشمان خشک شد از وسعت این بی آبی  
 و نداریم دگر طاقت این بی آبی  
 در قنوت دلمان خواهش باران داریم  
 ندبه خوانیم و تمنای بهاران داریم  
 پس بیار ای پسر حضرت باران بر ما  
 که ترک خورده زمین از اثر این گرما  
 دامن دشت شده سفره راز دل ما  
 داغ الاله نشانی ز نیاز دل ما  
 ما که در راه تو عمریست تمامی گردیم  
 گردبادیم و به دنبال شما می‌گردیم



صابر خراسانی

# بیار حضرت باران!



# ویژگی‌های امام زمان (عج): یارانی از جنس فولاد

مریم پاک‌آئین

در طول تاریخ، جمعیت و نیروی انسانی از عناصر مهم در قدرت سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفتند. شاید به همین خاطر است که در مدل جدید جنگ، برای ضعیف کردن یک کشور، افکار، عقاید و سلامت مردم را نشانه می‌گیرند؛ چرا که بر عاقلان پنهان نیست که نیروی انسانی معتاد، نادان، خواب، پریشان و تحت فشار به کار هیچ کجا نمی‌آید! نمونه‌اش در تاریخ، مسلمانان «اندلس» اند که با ضعف اخلاقی و اعتقادی، حکومت اسلامی خود را از دست دادند.

برخلاف مردمان عصر حاضر، در زمان حکومت امام عصر (عج)، نیروی انسانی از قدرت ویژه‌ای برخوردار است؛ در حدّی که می‌توان مردمان عصر ظهور را **مردمان شکست‌ناپذیر خواند**. تا جایی که یاران پر قدرت و فولاددل، از ویژگی‌های ممتاز امام عصر (عج) است.

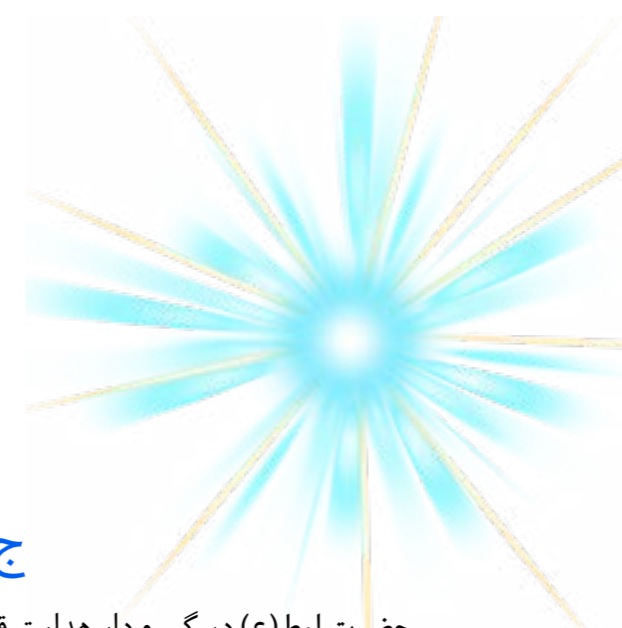


## الف) مافوق حس

از امام صادق (ع) روایت شده است: «به درستی که مؤمن در زمان قائم (عج) در مشرق است، هر آینه برادر خود را که در مغرب است، می‌بیند و همچنین آن کس که در مغرب است، برادر خود را که در مشرق است، می‌بیند.»<sup>۱</sup> همچنین از آن حضرت روایت شده است: «به درستی هر گاه قائم ما خروج کرد، خداوند گوش‌ها و چشم‌های شیعیان ما را وقت می‌دهد تا اینکه میان آنها و قائم به قدر چهار فرسخ فاصله است. با این حال با آنها سخن می‌گوید، ایشان می‌شنوند و به سوی آن حضرت نظر می‌اندازند.»<sup>۲</sup>

## ب) طول عمر

در روایات آمده است که طول عمر اصحاب و یاران امام زمان(عج) به قدری است که در زمان زندگی‌شان، هزار فرزند از نسلشان را می‌بینند.<sup>۳</sup>

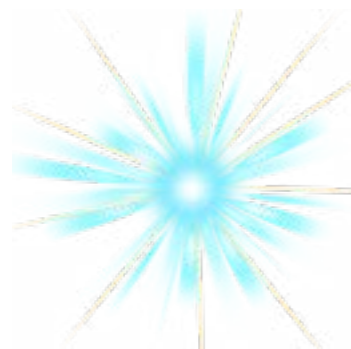


## ج) نیروی چهل مرد

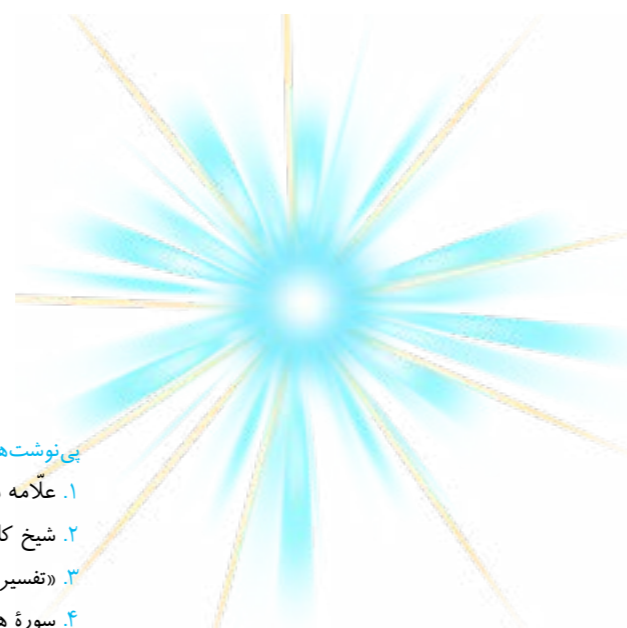
حضرت لوط(ع) در گیر و دار هدایت قوم خود، به یاران خود می‌فرمود: «ای کاش برای مقابله با شما نیرویی داشتم یا به تکیه‌گاهی محکم و استوار پناه می‌بردم.»<sup>۴</sup> امام صادق(ع) فرمودند که منظور حضرت لوط(ع) از این نیرو، اشاره به نیروی یاران حضرت مهدی(عج) بوده است. سپس فرمودند: «به درستی که به یک مرد ایشان، قوت چهل مرد داده می‌شود.»<sup>۵</sup>

حضرت علی(ع) نیز فرمودند: «آن جناب، دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد. پس مؤمنی نمی‌ماند؛ مگر آنکه دلش از پاره آهن سخت‌تر شود و خداوند نیروی چهل مرد را به او بدهد.»<sup>۶</sup>

این حدیث نشان می‌دهد که نیروی ایمان یاران حضرت، همانند نیروی بدنی‌شان، ممتاز و منحصر به فرد است و همه اینها به برکت ظهور آقای ماست.



به خاطر همین است که دولت آقای ما، ماندنی است: رهبری که قدرت الهی‌اش نظیر ندارد و شیعیانی که در طرفداری از او بی‌مانند هستند! دولتی را می‌شناسید که با چنین مملکتی، رقابت کند؟!



پی‌نوشت‌ها:

۱. علامه مجلسی، «بحارالانوار»، ج ۵۳، ص ۳۹۱.
۲. شیخ کلینی، «الکافی»، ج ۸، ص ۲۴۱.
۳. «تفسیر العیاشی»، ج ۲، ص ۲۸۲.
۴. سوره هود، آیه ۸۰.
۵. شیخ صدوق، «کمال الدین و تمام النعمه»، ص ۶۷۳.
۶. شیخ صدوق، «الخصال»، صص ۵۴۰-۵۴۱.



دجال بی‌شک از بحث‌انگیزترین چهره‌های آخرالزمان است. دقیق‌ترین ترجمه دجال دروغگوی فریبکار است.<sup>۱</sup> درباره دجال چند نظر وجود دارد:

برخی روایات بیان می‌کنند که دجال یک شخص است. انسانی است که فقط چشم چپ دارد و این چشم همچون ستاره در پیشانی او می‌درخشد. چشم او انگار آمیخته به خون است و بر الاغی سوار می‌شود.<sup>۲</sup>

برخی بر این عقیده‌اند که دجال یک فرد خاص نیست؛ بلکه شخصیت‌های متعدّد است. یعنی وقتی حرفی از دجال می‌زنیم، مقصودمان شخصیت‌هایی است که در مقاطع مختلف تاریخی قیام و گاهی ادّعی‌های خدایی کرده‌اند و گاهی مردم را به دروغ فریب داده‌اند و خود را منجی خوانده‌اند. این تعدّد در دجال در روایات نیز بیان شده است:

«قیامت برپا نمی‌شود، تا وقتی که مهدی(عج) از فرزندانم قیام کند و مهدی(عج) قیام نمی‌کند تا وقتی که شصت دروغگو قیام کنند.»<sup>۳</sup>  
در برخی روایات نیز تعداد دجالان ۳۰ ذکر شده است.<sup>۴</sup> همچنین در کتب مسیحیان آمده است که تعداد بسیاری دجال در آخرالزمان ظاهر می‌شوند.<sup>۵</sup>

برخی معتقدند دجال به افراد و اشخاص بر نمی‌گردد؛ بلکه جریان و خطّ فکری خاصی است که در جوامع ایجاد می‌شود. بعضی می‌گویند وهابی‌ها دجال هستند و برخی می‌گویند شیطان‌پرستان دجالند. نظریه‌ای هم بیان می‌کند که دجال همان جریان تشکیلات مخفی یهودی است که آنها را با نام فراماسونرها می‌شناسیم. دلایل این تطبیق هم شباهت چشم درخشان چپ دجال در وسط پیشانی با چشم جهان‌بین فراماسونرهاست.<sup>۶</sup>

علاوه بر آن در احادیث آمده که از راه دجال مردم نان می‌خورند و برخی معتقدند که این نشانه به دلار و علامات فراماسونری حک شده بر آن بر می‌گردد.<sup>۷</sup> مهم نیست که دجال فرد باشد یا افراد یا جریان یا وسیله؛ آنچه اهمیت دارد شناخت نشانه‌های دجال و فاصله گرفتن از آن است. مهم آن است که بسیاری خود را در زمان حفظ کنیم تا جایی که جهان قادر به غافلگیر کردن ما نباشد. حضرت علی(ع) در حدیثی بیان می‌کنند که مردم بدانند که دجال ادّعی‌های خدایی را می‌کند که می‌نوشد و می‌خورد و راه می‌رود (خدایی جسمانی) و مردم باید بدانند که خدای آنها نمی‌خورد، نمی‌نوشد و راه نمی‌رود...<sup>۸</sup>

پی‌نوشت‌ها:

۱. رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۱۸ و ۲۲.
۲. شیخ حرّ عاملی، «اثبات الهداة»، ج ۷، ص ۴۰۵.
۳. شیخ مفید، «ارشاد»، ج ۲، ص ۳۷۱.
۴. علامه مجلسی، «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۳۰۰.
۵. ماهنامه موعود، شماره ۳۱، مقاله «دجال (آنتی کریست در کتاب مقدس)».
۶. ماهنامه موعود، شماره ۴، مقاله «دجال دروغگوی فریبنده».
۷. نشست فرهنگ مهدوی مؤسسه موعود با عنوان «فراماسونری، دجال آخرالزمان» (برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به سلسله مقالاتی با همین عنوان در سایت موعود)
۸. علامه مجلسی، «بحارالانوار»، ج ۱۳، ص ۴۸۲.



# مردن جاهلانه



شناختی که سبب رهایی از مرگ جاهلیت می‌شود، دو وجه دارد:

۱. شناخت شخص امام(ع) به نام و نسب (شناخت اسمی)؛
۲. شناخت صفات و ویژگی‌ها و مقامات امام(ع) (شناخت رسمی).

و به دست آوردن این دو شناخت بسیار مهم است؛ چنانچه امام صادق(ع) فرمودند:

«نشانه را بشناس... چون اگر نشانه را شناختی، دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهی شد و به فریبکاران تمایلی نخواهی یافت.»<sup>۳</sup>

شناخت صحیح امام(ع) آثاری دارد که قلب فرد آگاه را را پر از محبت می‌کند و قلبی که مملو از محبت امام زمان(عج) شد، همه حالاتش بر اساس آن شکل می‌گیرد و اعمال او متناسب به میزان محبت قلبی‌اش، روح و ارزش پیدا می‌کند و چنین محبتی است که باعث می‌شود که انسان در همه وقت‌ها به یاد امام زمانش باشد و از یاد او غافل نشود. چنین فردی در انتظار مولایش می‌نشیند و وظیفه خود می‌داند که برای از بین بردن غم و غریبی آن حضرت تلاش کند و دست به دعا بردارد.

**پرسش:** این جمله پیامبر گرامی اسلام(ص) که فرمودند: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.»<sup>۱</sup> به چه معناست؟

از روایت فوق برداشت می‌شود که نشناختن امام زمان(عج) به معنی ارتباط نداشتن با امام است و ارتباط نداشتن با امام، یعنی قطع پیوند هدایت با خداوند و این همان مرگ جاهلیت و خروج از دین و گمراهی است و امام صادق(ع) در جواب سؤال از چگونگی از معنای جاهلیت فرمودند: «منظور از آن جاهلیت، کفر و نفاق و گمراهی است.»<sup>۲</sup>

پی‌نوشت‌ها:

\* تنظیم از: مریم صمصام شریعت، از اصفهان.

۱. مجلسی، «بحارالأنوار»، ج ۸، ص ۳۶۸.

۲. کلینی، «اصول کافی»، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. همان، ج ۱.

منبع: ماهنامه موعود، شماره ۶۴، با تلخیص.





تشتی آب و آورد و دست‌های پدرش را با آب شست؛ بلکه این حرارت کمی خاموش شود. موهای پدر را از روی پیشانی کنار زد. با همین نوازش‌ها پدر کم کم به خواب رفت. مرد به چشمان بسته پدر لبخندی زد و از بسترش فاصله گرفت. همسرش با سینی غذا دم اتاق ایستاده بود. - بیا مرد! چیزی بخور! از صبح تا شب کار می‌کنی؛ وقتی می‌آیی به پدرت می‌رسی. از پا می‌افتی. مرد لبخندی زد و نگاهی به همسرش انداخت. همسرش با دستپاچگی گفت: می‌دانم نسبت به پدرت وظیفه داری؛ اما بیشتر از این چه می‌توانی بکنی؟



مرد آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. شب چهارشنبه بود. باید به «مسجد سهله» می‌رفت. این دیگر شب چهلم بود. سینی غذا را از همسرش گرفت. از بس در حمام در معرض آب و بخار بود، پوست دست‌هایش مثل گردو چروک خورده بود. غذا را که خورد آماده رفتن شد و به همسرش گفت: باید به مسجد بروم. لطفاً از پدرم مراقبت کن. اگر به چیزی نیاز داشت به دستش برسان. دلم به رفتن رضا نیست؛ اما امشب شب چهلم است؛ شاید حاجت روا شویم.



## واجب‌تر از زیارت

پدر آهی کشید. چهره مرد در هم رفت. سریع پدر را به حالت قبل برگرداند. اگر خوب او را از پهلویی به پهلوی دیگر می‌غلتاند. شاید این زخم‌های تازه روی تنش کمتر می‌شد.



تیرگی مستولی بود. اگر چراغ‌های آسمان نبودند، جاده را نمی‌دید. تا به حال راه را گم نکرده بود. احساس گرسنگی شدیدی می‌کرد. درد از انگشتان خسته پایش بالا می‌آمد و تمام تنش را وحشیانه تصاحب می‌کرد. نفس عمیقی کشید تا ترس را از دلش براند و زیر لب گفت: یا ابصالح! خودت به فریادم برس!



ناگهان از جا پرید. صدای نعل اسبی به گوشش رسید که به تاخت می‌آمد. دست و پایش را گم کرد. از رهنان می‌ترسید. چیزی برای از دست دادن نداشت، فقط نگران پدر پیر و بیمارش بود. اسب هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد. مرد توکل کرد و منتظر ماند. جوان خوش سیمایی روی اسب می‌راند. وقتی نزدیکتر شد، مرد محو تماشایش شد. جوان به او نزدیک شد و سلام کرد و با تحکم گفت: «دست در جیب‌ت بکن و چیزی بخور!»

مرد بی تفاوت شانه بالا انداخت و گفت: آخر چیزی برای خوردن ندارم. جوان سواره باز تاکید کرد: «چیزی بخور!»  
مرد با بی‌میلی دست در جیبش کرد. با انگشتانش چیزی را در جیبش احساس کرد. نرم و گوشتی بود... آه! کشمش‌هایی که برای دخترش خریده بود! همان‌هایی که یادش رفته بود به او بدهد! خدا را شکر! چند دانه برداشت و با اشتیاق به دهان گذاشت و با حیرت به مرد عرب نگاه کرد.



مرد جوان با مهربانی گفت: «تو را به پدر پیرت سفارش می‌کنم.»  
زانوان مرد سست شد. خودش بود؛ همویی که برای دیدنش چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفته بود... جوان به تاخت دور شد و مرد به غبار بلند شده از رفتنش خیره ماند.



حالا دیگر در خانه کنار پدر می‌ماند. همسرش می‌پرسید: مرد! چرا دیگر به مسجد نمی‌روی؟ و او مولایش را به خاطر می‌آورد و می‌گفت: پدر حاجتم را روا می‌کند.



منبع: «نجم الثاقب»، ج ۲، ص ۷۴۲-۷۴۳؛ «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۲۴۵-۲۴۶.

# قطاری به مقصد خدا

عرفان نظر آهاری

قطاری که به مقصد خدا می‌رفت، لختی در ایستگاه دنیا توقف نمود. پیامبر رو به جهان کرد و گفت: مقصد ما خداست، کیست که با ما سفر کند؟ کیست که رنج و عشق توامان بخواهد؟ کیست که باور کند دنیا ایستگاهی است، تنها برای گذشتن؟

قرن‌ها گذشت؛ اما از بی‌شمار آدمیان، جز اندکی بر آن قطار سوار نشدند.

از جهان تا خدا هزار ایستگاه بود. در هر ایستگاه که قطار می‌ایستاد، کسی کم می‌شد. قطار می‌گذشت و سبک می‌شد؛ زیرا سبکی قانون راه خداست.

قطاری که به مقصد خدا می‌رفت، به ایستگاه بهشت رسید. پیامبر گفت: اینجا بهشت است. مسافران بهشتی پیاده شوند؛ اما اینجا ایستگاه آخرین نیست.

مسافرانی که پیاده شدند، بهشتی شدند؛ اما اندکی، باز هم ماندند. قطار دوباره راه افتاد و بهشت جا ماند.

آنگاه خدا رو به مسافرانش کرد و گفت: درود بر شما، راز من همین بود. آن کس که مرا می‌خواهد، در ایستگاه بهشت پیاده نخواهد شد.

و آن هنگام که قطار به ایستگاه آخر رسید، دیگر نه قطاری بود و نه مسافری.

# طرح نهایی نشان ملی از زبان یک آمریکایی

• عدد سیزده یادآور «سیزده ایالت اولیه»، در تعداد تیرها، تعداد نوارهای روی سپر و مجموعه ستارگان جلوه می‌کند. شاخه زیتون و تیرها «قدرت صلح و جنگ» را نشان می‌دهند، مجموعه ستارگان نماد ملت جدیدی است که در میان سایر ملتهای مستقل جا می‌گیرد. شعار *e pluribus unum* که در نوک عقاب قرار گرفته، بیانگر اتحاد سیزده ایالت است.



تحقیقات اخیر به منبع احتمالی این شعار اشاره دارد: «مجله جنتمن»<sup>۱</sup> که از سال ۱۷۳۲ تا ۱۹۲۲ م. در «لندن» منتشر و به صورت گسترده توسط تحصیل‌کردگان مستعمره‌های «آمریکا» مطالعه می‌شد؛ همین عبارت در صفحه اصلی مجله وجود داشت و احتمال آن زیاد است که خالقان مهر را تحت تأثیر قرار داده باشد.



چارلز تامسون، منشی کنگره قاره‌ای درباره طرح نشان ملی نقش بسته بر روی دلار این‌طور توضیح می‌دهد:



• نوارهای قرمز و آبی روی سپر، ایالات متعدّد را نشان می‌دهند... که از یک رئیس [آبی] حمایت می‌کنند و او همه را متحد می‌کند این تصویر، نماد کنگره است.

• رنگ‌ها از پرچم گرفته شده‌اند؛ رنگ سفید به معنی پاکی و معصومیت، قرمز به معنی سختی و دلیری و آبی به معنی بیداری و هوشیاری، مواظبت و عدالت است.



سمت پشت مهر که با عنوان سمت معنوی به آن اشاره می‌شود، هرم سیزده پله و سال ۱۷۷۶ م. به صورت اعداد رومی در زیر آن را در بر دارد. در نوک هرم، چشم خدا درون مثلثی که اشعه‌های نور آن را احاطه کرده، دیده می‌شود، بالای آن نیز عبارت *Annuit coeptis* ظاهر شده است. در حاشیه پایین طرح، کلمات *Novus Ordo Seclorum* یا «نظم نوین قرن‌ها» قرار دارند که شروع عصر جدیدی از «آمریکا» را در سال ۱۷۷۶ م. نوید می‌دهند.<sup>۲</sup>

پی‌نوشت‌ها:

1. Gentleman magazine.

۲. سند منتشر شده وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا.

<http://www.state.gov/documents/organization/27807.pdf>

منبع: «رازهای دلار»، تألیف و تدوین: فاطمه شفیعی سروستانی،

حامد کفاش، تهران، هلال، چاپ سوم، ۱۳۹۹

ما نوجوانیم؛ اما سؤال‌هایمان بعضی وقت‌ها فراتر از سن و سالمان می‌رود. از مکتب‌های فکری می‌خواهیم بدانیم و ایسم‌ها و ایست‌هایی که پایه‌های فکری آن را ساخته‌اند. در این مجموعه قصد داریم در قالب داستانی جذاب و جالب به سؤال‌های جدی شما درباره جهان امروزی پاسخ دهیم.

# آشفتگی و بحران

حمید از آقای مهدوی برای دوستانش گفته و آنها از اینکه بتوانند با او گفت‌وگویی داشته باشند، استقبال کرده‌اند. اما امروز حمید، از میان سؤال‌های مهم و اساسی‌اش به یک پرسش رسیده است؛ با ما همراه شوید تا پرسش او و جواب آقای مهدوی را بخوانیم.



حمید پرسید: تمام هفته ذهنم درگیر مطالبی بود که از اغتشاش و آشفتگی زندگی و بودن و نبودن آدم‌ها گفتید. می‌خواهم بدانم ما از چه وقتی گرفتار این آشفتگی شدیم؟

گفتم: اغتشاش و آشفتگی یک شبه به وجود نمی‌آید و اگر کسی بخواهد با عجله و شتاب یکی دو نفر را به عنوان مسئول این وضعیت معرفی کند، نه درست است و نه دردی را دوا می‌کند؛ همان‌طور که نمی‌شود چنین بحرانی را که از آن گفت‌وگو می‌کنیم، یک شبه و با پیچیدن نسخه‌ای ساده، حل و فصل کرده و نفس راحتی کشید.

جایی اشاره کرده بودم که این مسائل مثل درد دندان است. صاحب دندان پوسیده وقتی بیماری به ریشه و بن دندان رسید، فریادش به هوا می‌رود. در صورتی که خیلی پیش از اینکه درد امانش را ببرد، بیماری به جان دندانش افتاده و آن را پوسانده است. برای نشان دادن رابطه پیچیده و تنگاتنگ میان مناسبات مردم و فرهنگ و اخلاقشان، گفتم:

این سه جریان ارتباط فشرده و تنگاتنگی با هم دارند؛ مثل دانه اصلی یک درخت با ریشه آن و ارتباطی که با تنه و شاخ و برگ پیدا می‌کند و بالأخره با میوه‌ای که حاصل می‌آید. وقتی رابطه درختی را با ریشه‌اش قطع کنی، ممکن است چند روزی برگ‌ها سبز و میوه‌ها شاداب بمانند؛ اما به زودی برگ‌ها و میوه‌ها می‌پوسند و فرو می‌ریزند. به همین ترتیب، وقتی ارتباط ملّتی با ریشه، هویت و بنیادهایش که به او قوام و دوام می‌دهد، قطع شود، صورت‌های مادّی زندگی و حیاتشان نیز به تدریج می‌پوسد و فرو می‌ریزد.

بسیاری اوقات میان ما و پدربزرگ‌ها، سخن از خانه‌های قدیمی، رابطه ویژه میان مردم سنتی و بالأخره گذشته‌ها به میان می‌آید و اینکه دیگر اثری از آن سنت‌ها نیست. این موضوع تنها مربوط به ما ایرانی‌ها و مسلمانان نمی‌شود؛ بلکه در مورد همه ملّت‌ها و همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌تواند مصداق داشته باشد.

مردم ما از یک زمانی صاحب اخلاق جدیدی شدند، به تصوّر اینکه اگر آن اخلاق جدید را داشته باشند، می‌توانند در همه زمینه‌ها پیشرفت کنند و تمدنی را که غربی‌ها به آن دست یافتند، به دست آوردند. غافل از اینکه به این ترتیب ناخواسته، آنها ارتباط درخت زندگی و فرهنگ خودشان را با ریشه‌های کهن خود قطع می‌کردند.

بد نیست بدانی که وقتی چیزی **عادت** شد، **تبدیل به اخلاق** می‌شود و **اخلاق سرنوشت‌ها را عوض می‌کند**، مسیر را دگرگون می‌سازد و انسان را به مقصد دیگری می‌رساند.

ادامه دارد...

برگرفته از کتاب «تولد دوباره حمید» اثر اسماعیل شفیعی سروستانی، تهران، هلال، چاپ پنجم، ۱۳۹۵ش.



حضرت امام صادق(ع) به معاویه بن وهب فرمودند:

«ای معاویه! بخاطر ترس و هراس زیارت قبر امام حسین(ع) را ترک مکن؛ زیرا کسی که زیارت آن حضرت را ترک کند، [در قیامت] چنان حسرتی می‌بیند که تمنا و آرزو می‌کند قبر آن جناب نزدش باشد. آیا دوست نداری که خداوند متعال تو را در شمار کسانی حساب کند که رسولش(ص) و حضرات علی و فاطمه و ائمه(ع) برایش دعا می‌کنند؟ آیا دوست نداری از کسانی باشی که گناهان گذشته‌ات آمرزیده شده و برای گناهان هفتاد سال بعد طلب غفران برایت می‌کنند؟ آیا دوست داری از کسانی باشی که از دنیا خارج می‌شوند؛ در حالی که در گناهی قابل پرسش ندارند؟ آیا دوست داری فردای قیامت از کسانی باشی که رسول خدا(ص) با آنها دست می‌دهد؟ [پس زیارت امام حسین(ع) را ترک نکن].»



## زیارت امام حسین(ع)

منبع: ابن قولویه، جعفر بن محمد، «کامل الزیارات»، ترجمه ذهنی تهرانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۴۱۰.

# عروس ایرانی

طاها رحمانی فر



دختر یزد گرد سوم بود. قبل از ازدواجش، خواب چنین همسری را دیده بود و از همان اول، پنهانی مسلمان شد. او، همسر حسین بن علی(ع) بود و مادر ۹ امام بعد از ایشان، شهربانو را می‌گویم؛ مادر امام سجّاد(ع). خواب امام حسین(ع) را که دید، عاشق امام و اسلام شد و ما ایرانی‌ها را مفتخر کرد، به خویشاوندی اهل بیت(ع). درباره‌اش افسانه‌ها ساخته‌اند و قصه‌ها گفته‌اند.<sup>۱</sup> بزرگ‌زاده ایرانی، که امام علی(ع) او را آزاد کرد و شهربانو نامید<sup>۲</sup> برای اینکه از نسل او، امامت ادامه پیدا کند.

شاید آن زمان، در میان دختران عرب، کسی نبود که شایسته مقام بلند مادر امامت شدن باشد. چیزی که امیرالمؤمنین(ع) در وجود آن اسیر ایرانی دید، ایمان و اصالت بود، نژاد پاک و روح بلند و به همین خاطر به پسرش، امام حسین(ع) سفارش کرد: «از این سعادت‌مند خوب محافظت کن، به او احسان کن؛ چرا که از او فرزندی به دنیا می‌آید که بهترین مردم پس از توست و این، مادر اوصیا و فرزندان پاک من است.»<sup>۳</sup>

به راستی مهم نیست در برابر خاندان عصمت و طهارت، اسیر باشی یا آزاد، همین که ایمانت استوار باشد، برایشان عزیز می‌شوی.

عاشقان در نگاه آل علی  
گر اسیرند باز محترمند  
دختران قبیله‌های عرب  
خادم شهربانوی عجمند  
عجمی کرده‌اند جانان را  
آبرو داده‌اند ایران را<sup>۴</sup>

پی‌نوشت‌ها:

۱. درباره ماجرای حضرت شهربانو، اختلافات بسیاری وجود دارد. داستان‌ها و افسانه‌های زیادی درباره او وجود دارد که بیشتر آنها مورد اطمینان نیستند؛ اما اصل داستان که وی، بزرگ‌زاده‌ای ایرانی‌تبار و مادر امام سجّاد(ع) بوده، مورد تأیید بسیاری از مورّخان و محدّثان شیعه و سنی است.
۲. «اصول کافی»، عربی، چاپ آخوندی، ج ۱، ص ۴۶۶.
۳. علامه مجلسی، «چهارده معصوم»، صص ۸۳۱-۸۳۳.
۴. علی‌اکبر لطیفیان.



مریم محبی

## شوخی کن تا به یاد بمانی

تا به حال شده که بخواهید به فردی نزدیک شوید؟ مثلاً هم کلاسی جدید، جمع آدم‌هایی که تا به حال ندیده‌اید، هم‌تیمی تازه وارد و... یکی از کارهایی که ما معمولاً وقتی با افراد جدید آشنا می‌شویم انجام می‌دهیم، صحبت کردن از اتفاقات و موضوعات عادی و روزمره است؛ اما بعضی آدم‌ها هستند که همان اول بسم الله وقتی می‌بینیمشان، خیلی خوب بلدند دل همه را به دست بیاورند و توجه همه را به خود جلب کنند. این‌طور آدم‌ها معمولاً یک توانایی مهم دارند و آن شوخی کردن است.

این افراد سعی می‌کنند، در هر محیطی با پیدا کردن شوخی مناسب، توجه همه را به سمت خود جلب کنند و وقتی آدم‌ها به روی هم لیخند بزنند، به اصطلاح یخشان راحت‌تر باز می‌شود و احساس نزدیکی بیشتری بینشان ایجاد می‌شود.

کمی فکر کنید! احتمالاً شما هم خاطره‌های زیادی از آدم‌های شوخ طبع اطرافتان دارید و هم‌کلاسی‌های شوخ کلاس بیشتر در ذهنتان باقی مانده‌اند تا سایر بچه‌ها.

شاید می‌پرسید این چه ربطی به مقالات سواد رسانه دارد؟ اما باید بدانید که همین شوخی یکی از مهم‌ترین تکنیک‌های تبلیغات و تأثیرگذاری بر مخاطب است.

ما با پیام‌های حاوی شوخی احساس نزدیکی بیشتری می‌کنیم و بهتر در خاطرمان می‌مانند. برای همین است که اغلب سازندگان پیام‌های بازرگانی سعی می‌کنند از چاشنی شوخی در ساخت تبلیغاتشان استفاده کنند تا گرمی و نزدیکی بیشتری بین خودشان و مخاطب ایجاد کنند.

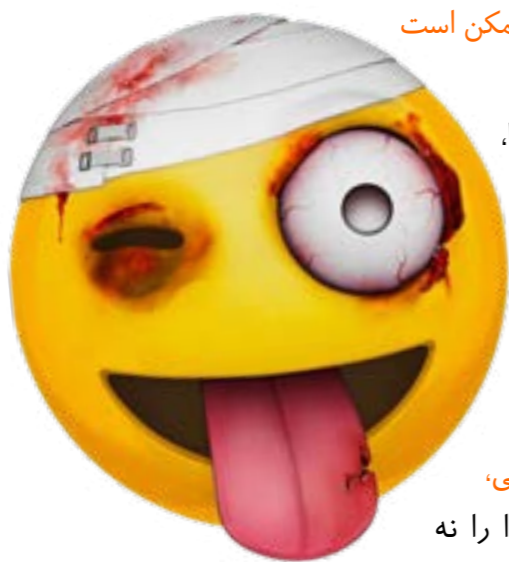
حتی شخصیت‌های سیاسی و سخنران‌های بزرگ هم خیلی وقت‌ها در خلال صحبت‌هایشان از این چاشنی استفاده می‌کنند تا بتوانند همراهی مخاطب را برای گفتن صحبت‌هایی جدی‌تر حفظ کنند.

### شورش را در نیاور!

شوخی هم مانند تکرار، از آن تکنیک‌های ظریف است؛ چرا که استفاده بیش از حد یا حساب نشده و نامناسب ممکن است نتیجه عکس بگذارد و مخاطب را دورتر کند.

برای شوخی کردن باید حتماً به قومیت‌ها، فرهنگ‌ها، سلیقه‌ها و بسیاری از این ریزه‌کاری‌های فرهنگی توجه کرد که مبادا حرفمان باعث آزرده شدن فرد یا افرادی شود. شوخی‌های سطحی و زنده ممکن است مخاطب را از ما زده کند. از طرفی شوخی زیادی موجب می‌شود افراد چندان ما را جدی نگیرند. در نتیجه دقت کنید که از شوخی،

مانند نمک غذا باید به اندازه استفاده کرد. غذا را نه بی‌نمک کنیم و نه شور.





# آبرو بازی

زهرا رهنا



ما آدم‌ها در هر سنّ و سالی که باشیم، بازی کردن را دوست داریم، از خاله‌بازی و وسطی گرفته تا بازی‌های پیچیده فکری. ما معمولاً می‌توانیم خیلی چیزها را برای سوژه بازی‌های سرگرم‌کننده خود انتخاب کنیم؛ اما خدا نکند این سوژه، آبروی مردم را هدف قرار دهد. آن وقت است که بازی، ما را از دنیای پاک و معصومانه کودکی دور می‌کند و بار گناهی را بر دوشمان می‌گذارد که خدا می‌داند، چطور می‌توانیم از آن خلاص شویم.

برای آلوده نشدن به این بازی‌های کثیف، باید از عوامل به وجود آورنده آن دوری کنیم. چه عواملی؟ با هم می‌خوانیم:

## تو متّهمی!

روزی پیامبر اکرم(ص) به اصحاب خود فرمودند: «به شما خبر دهم که بدترین مردم کیست؟... بدترین مردم آن کسی است که خیر خود را از دیگران دریغ می‌کند و هر چه دارد تنها برای خودش می‌خواهد.» حاضران گمان کردند دیگر بدتر از این افراد کسی نیست. در این میان آن حضرت فرمودند: «آیا می‌خواهید بدانید از این بدتر کیست؟... بدتر از این افراد مردمان بد زبان، ناسزاگو، تهمت‌زن و آبرو ریزند.»<sup>۱</sup> و نیز فرموده‌اند: «هرگاه مؤمن برادر دینی خود را متّهم کند، ایمان او آب می‌شود و از بین می‌رود؛ همان طوری که نمک در آب حل می‌شود و از بین می‌رود.»<sup>۲</sup>

## حسود، نیاسود!

آدم حسود معمولاً از هیچ کاری دریغ نمی‌کند تا طرف خود را خوار و ذلیل کند و چه راهی بهتر از بی آبرو کردن او؟!



## مسخره‌بازی!

هرچقدر هم که با کسی صمیمی باشیم، باز هم اگر در مقابل دیگران یک ویژگی اخلاقی، جسمانی یا رفتاری ما را بیان کنند و به آن بخندند، شاید به روی خودمان نیاوریم؛ اما در دل ناراحت می‌شویم.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی، قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنان از اینها بهتر باشند... و یکدیگر را به القاب زشت نخوانید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و کسانی که توبه نمی‌کنند، همان ستمکارانند.»<sup>۳</sup>



## عیب‌گویی

«کسی که به منظور عیب‌جویی و ریختن آبروی مومن و این که او را از نظر مردم بیندازد سخنی را نقل کند، خداوند او را از ولایتش بیرون کرده به سوی ولایت شیطان می‌فرستد ولی شیطان هم او را نمی‌پذیرد.»<sup>۴</sup> می‌دانید چرا؟ چون هیچ‌کس از یک آدم‌فروش خوشش نمی‌آید! حتی خود شیطان!



## افشای دیگری

غیبت یعنی یک حرف راست که پشت سر کسی بگوییم و مهم نیست که جلوی خودش هم بگوییم یا نه: «کسی که در غیبت برادرش و افشای اسرار او قدم گذاشت، اوّل قدمی که برمی‌دارد، در جهنّم گذارد و خداوند راز او را در بین خلائق آشکار می‌کند.»<sup>۵</sup>

اینها عواملی هستند که انجامشان، ما را به سمتی می‌برد که دیگر آبروی اشخاص برایمان مهم نخواهد بود. آبرویی که آن‌قدر اهمّیت دارد که پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: «از خداوند درخواست کردم که در روز حساب، حسابرسی امت را به خودم واگذار کند که بندگان اگر لغزشی داشتند، آبروی من پیش پیامبران پیشین نرود...»

پی‌نوشت‌ها:

۱. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، انتشارات صدرا، ج ۴، ص ۵۶.
۲. «کشف الرّیبه».
۳. سوره حجرات، آیه ۱۱.
۵. مهدوی کنی، محمدرضا، «نطفه‌های آغاز در اخلاق عملی»، ص ۱۴۸.
۶. امام خمینی، «چهل حدیث»، ص ۳۰۴.

# من و زبانم

علی مصباحی

من خودم شخصاً عمده کتک‌های زندگی‌ام بابت زبان بوده است! در حدیث داریم: «هیچ کس برای گرفتار شدن در گناهان کبیره مستحق‌تر از غیبت‌کننده نیست.»<sup>۱</sup> یعنی غیبت‌کننده را خدا رها می‌کند؛ وقتی خدا رها کرد، مثل موم می‌افتد در چنگ ابلیس...

یک روز به بزرگی گفتیم: من می‌دانم که سرزنش کردن یک شخص بر اساس حدیث، باعث می‌شود اگر شخص مؤمن باشد، انسان گرفتار همان چیزی بشود که آن مؤمن شده؛<sup>۲</sup> مثلاً اگر مؤمنی کاهل نماز شد و ما به خاطرش او را سرزنش کردیم، خودمان به آن گرفتار می‌شویم! اگر مؤمن هم نباشد، خداوند در همان موقعیت ما را امتحان می‌کند،<sup>۳</sup> حالا سؤال من این است که اگر کسی در دلش، یک شخص دیگر را سرزنش کند و به زبان نیاورد هم برایش تبعاتی دارد؟

فرمودند: بله!

گفتم: چرا و چطور؟

(سویر گلدن پوینت فرمودند واقعاً!) که: روی دیگر سکه هر سرزنشی، عجب است! انسان خود را از گناهی که فردی انجام می‌دهد، دور می‌داند و به همین خاطر است که او را در دلش سرزنش می‌کند! **عجب یعنی همین! یعنی خود را برتر از این بدانیم که گرفتار اشتباهات و خطاهای دیگران شویم** و این عجب آدم را بیچاره می‌کند. طبق فرمایش حضرت امیر(ع)، خداوند آن فرد سرزنشگر را با همین صفتی که فکر می‌کند ندارد، به زمین می‌زند. چطوری؟ خداوند لحظه‌ای رهایش می‌کند و وقتی رها شد، ابلیس شکارش می‌کند.<sup>۴</sup>

چرا خداوند آن فرد را رها می‌کند؟! چون اگر حتی انسانی کمالی هم داشته باشد، با آن سرزنشی که در دلش کرده، یعنی از این حقیقت که به خاطر بخشش خداوند از گناهان محفوظ نگه داشته شده، غافل است؛ وگرنه اگر دستگیری خدا نبود، او خیلی بدترش را مرتکب می‌شد!

گفتم: خوب اگر از کسی چیزی دیدیم که حس سرزنش به سراغمان آمد، چه کنیم؟ فرمودند: دو کار!

اول خداوند را به خاطر آنکه خودش گرفتار گناه نشده، شکر کند.<sup>۵</sup>

دوم اینکه برای آن شخص دعا کند که اگر با دین خدا سر لج ندارد و قابل هدایت است، خدا از این گرفتاری و خطا نجاتش بدهد!<sup>۶</sup> در روایات اهل بیت(ع) آمده است که امکان ندارد کسی از پرهیزکاری‌اش بهره‌ای ببرد؛ مگر اینکه زبانش را کنترل کند.<sup>۷</sup>

و امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) می‌فرمایند: **«ایمان شما درست نمی‌شود تا قلب شما اصلاح شود و قلب شما اصلاح نمی‌شود تا زبان شما اصلاح نشود.»**<sup>۸</sup>



پی‌نوشت‌ها:

۱. شیخ صدوق، «معانی الاخبار»، ج ۱، ص ۱۹۵.
۲. شیخ کلینی، «الکافی»، ج ۲، ص ۳۵۶.
۳. تمیمی آمدی، «غرر الحکم»، ج ۱، ص ۵۸۳.
۴. «نهج البلاغه»، ص ۴۲۶، فرازی از نامه ۵۳.
۵. شیخ کلینی، «الکافی»، ج ۲، ص ۹۸.
۶. «نهج البلاغه»، خطبه ۲۰۶.
۷. «نهج البلاغه»، فرازی از خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۳.
۸. همان.

# کوچکترین معمارها و بلندترین آسمان خراش‌ها!

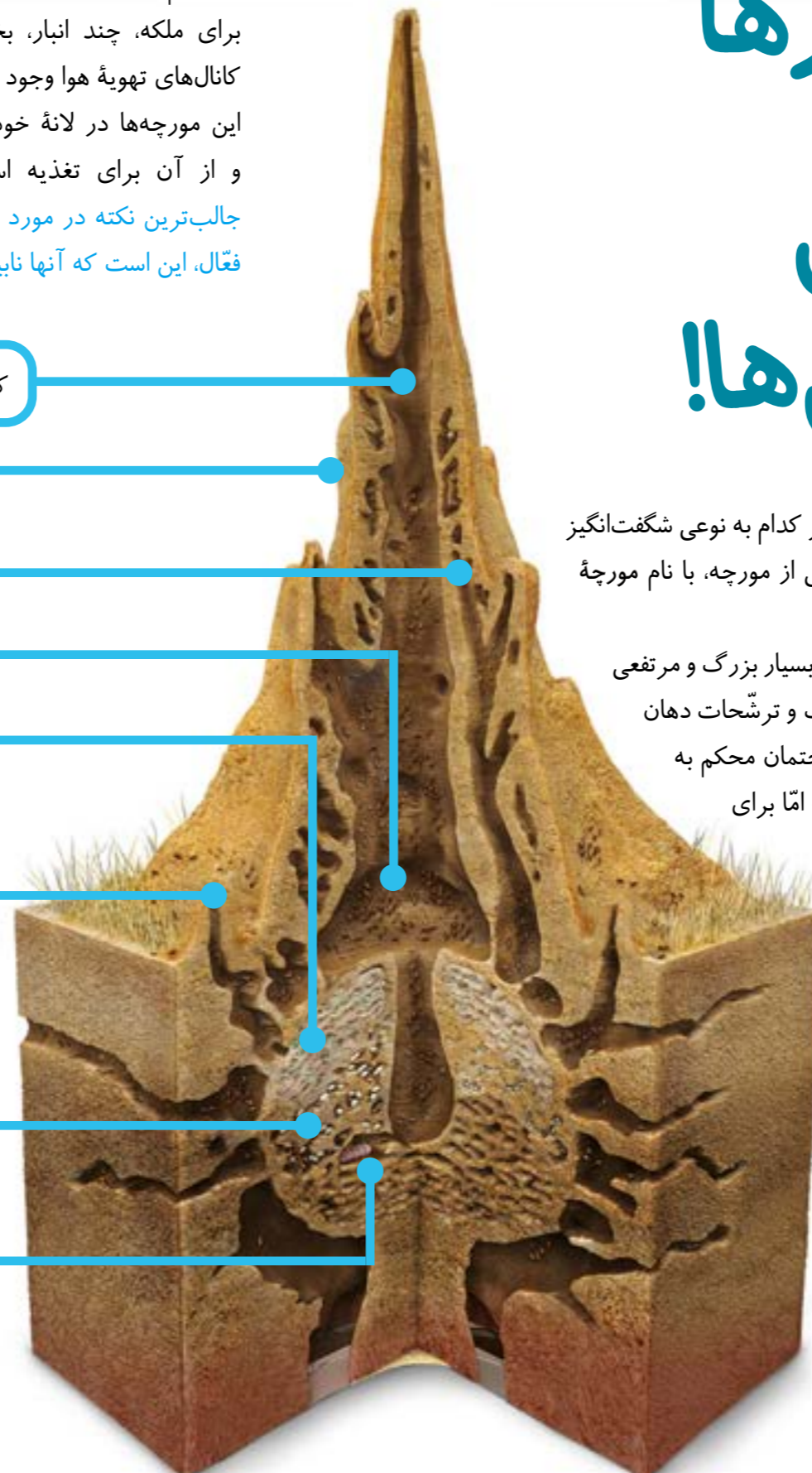
حتماً این نکته را می‌دانید که مورچه‌ها، انواع و اقسام گوناگونی دارند و هر کدام به نوعی شگفت‌انگیز و جالبند. در این قسمت از دانستنی‌ها، قصد داریم شما را با نوع خاصی از مورچه، با نام مورچه سفید، آشنا کنیم.

این مورچه‌ها حشرات کوچکی هستند که به صورت گروهی، در لانه‌های بسیار بزرگ و مرتفعی زندگی می‌کنند. آنها برای ساختن لانه خود، آجرهایی را با استفاده از خاک و ترشحات دهان خود می‌سازند و آنها را بسیار ماهرانه، روی هم قرار می‌دهند و یک ساختمان محکم به ارتفاع ۳ تا ۴ متر می‌سازند. شاید به نظر یک انسان این ارتفاع کم باشد؛ اما برای چنّه یک مورچه، این دقیقاً به اندازه یک آسمان خراش است!

اگر قد یک مورچه را نیم میلی‌متر در نظر بگیریم، این ساختمان ۳ متری، ۶۰۰ برابر چنّه اوست؛ در حالی که یک ساختمان ۱۰۰ طبقه، فقط ۱۴۰ برابر طول انسان است!

این لانه‌ها پر از گذرگاه‌های بسیار عمیق است و در طول آنها، یک و نیم میلیون مورچه در حال رفت و آمدند. این جمعیت زیاد برای زندگی در این لانه، نیاز به حفظ دما و رطوبت مناسب دارد. مورچه سفید برای این کار، پنجره‌ها و منافذهایی موازی به هم، در سقف لانه می‌سازد. این پنجره‌ها که از گل ساخته شده‌اند، رطوبت خارج شده از بدن مورچه را می‌گیرند و این رطوبت، با دمای هوای داخل لانه بخار می‌شود و از طریق کانال‌های تهویه، از لانه خارج می‌شود. این فرآیند، هم دما را در لانه متعادل نگه می‌دارد و هم موجب می‌شود هوا در لانه جریان داشته باشد.

اگر یک برش عرضی در این لانه ایجاد کنیم، می‌بینیم که درون آن، یک سالن مخصوص برای ملکه، چند انبار، بخش کشاورزی و کانال‌های تهویه هوا وجود دارد. این مورچه‌ها در لانه خود قارچ می‌کارند و از آن برای تغذیه استفاده می‌کنند. جالب‌ترین نکته در مورد این مورچه‌های فعال، این است که آنها نابینا هستند!



کانال تهویه مرکزی

دیوار سفالی

سالن کارگرها

سالن سربازها

بخش کشاورزی

ورودی سطح زمین

سالن پرستاری

سالن مخصوص ملکه

منبع: مجموعه «راز آفرینش»، لوح فشرده منتشر شده از سوی مؤسسه فرهنگی موعود.